جلسه 213

دوشنبه 16/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به فرمایش مرحوم آقای صدر بود. ایشان فرمودند نظر مشهور در واجب مشروط صحیح است. و تفسیر واجب مشروط و بطور کلی اراده مشروطه به این است که ما بگوئیم که مثلا در إن جاءک زید فأکرمه مولا دو اراده دارد: یکی اراده به جزاء که اکرام زید است. این اراده محقق نمی شود در نفس مولا مگر بعد از مجیء زید. یک اراده دیگری هست در نفس مولا به جامع بین عدم تحقق شرط و تحقق جزاء عقیب الشرط. مولا اراده دارد جامع بین عدم مجیء زید را و یا اکرامه عقیب مجیئه. چرا؟

برای اینکه مولا شخص آبرومندی است. میگوید باید آبروی من حفظ بشود. حفظ آبروی من به این است که یا مهمان نیاید یا اگر می آید پذیرائی شود. به جوری که اگر این مولا بداند که وسائل پذیرائی مهمان فراهم نیست، اگر زید بیاید منزل مولا، عبد مولا متمکن از اکرام او نیست. شوق پیدا می کند مولا به عدم مجیء زید. می گوید پس کاری کنید محترمانه که زید نیاید. بروید یک جوری نظر زید را عوض کنید. چون اگر زید بیاید نمی توانیم از او پذیرائی کنیم و آبروی ما می رود. شوق به جامع که جامع حفظ آبرو است این شوق نفسی است، مقدمه این حفظ آبرو این است که یا زید نیاید به منزل مولا، یا اگر آمد از او پذیرائی بشود. نتیجه این مطلب این است که تا زید نیامده نزد مولا و به خانه مولا، مولا شوق به جامع دارد. جامع حفظ آبرو که توقف دارد بر احد الامرین، إما عدم مجیء زید أو اکرامه عقیب مجیئه. بعد که زید آمد منحصر می شود حفظ آبرو به اکرام او. تا زید نیامده بود حفظ آبرو به جامع بین عدم مجیء زید و اکرامه عقیب مجیئه محقق می شد. اما وقتی زید آمد مقدمه حفظ آبرو منحصر شد به اکرام زید.

ولذا مولا تا شرط محقق نشود که مجیء زید است شوق و اراده به جامع دارد. جامع بین عدم تحقق شرط و یا تحقق جزاء عقیب الشرط. و بعد که شرط محقق شد اراده پیدا می کند نسبت به تحقق جزاء.

این فرمایش آقای صدر که لازمه اش این است که چون مولا آن چیزی را که از مکلف خواسته جامع نیست، مولا جامع را از مکلف نخواسته است. و این فرق بین شوق تکوینی و شوق تشریعی است. در شوق تکوینی که من مکلف خودم شوق دارم به جامع، من مکلف خودم شوق دارم به اکرام زید علی تقدیر مجیئه، آقای صدر می گوید یعنی قبل از مجیء زید شوق دارم به جامع. جامع بین عدم مجیء زید و اکرام زید عقیب مجیئه. و لذا اگر بدانم زید بیاید عاجزم از اکرام او، شوق پیدا می کنم به اینکه زید نیاید و کاری می کنم که زید نیاید. ولی اگر اکرام زید بعد مجیئه متوقف بود بر تحصیل مقدمات از قبل، که از قبل من گوشت بخرم، من می روم وآن مقدمات مفوته را فراهم می کنم. اما در اراده وشوق تشریعی مولا به اندازه ای که مولا تسجیل می کند بر عهده مکلف، مکلف مسئول می شود نه بیشتر. اگر جامع را بین عدم شرط و تحقق جزاء عقیب الشرط این جامع را مولا به عهده عبد بگذارد، آنوقت این عبد مسئولیت پیدا می کند در برابر این جامع. مولا به عبد بگوید من از تو می خواهم یا عدم مجیء زید را یا اکرام او را عقیب مجیئه. آنوقت این عبد در برابر جامع می شود مسئول. نتیجه این مسئولیت این است که اگر این عبد مقدمات مفوته ای داشته اکرام زید بعد مجیئه، باید آن مقدمات مفوته را تحصیل کند. باید برود از امروز گوشت بخرد، چون می داند زید که فردا می آید دیگر قصابی باز نیست.

اما اگر مولا این جامع را به عهده مکلف نگذارد. تسجیل کند بر عهده مکلف این جامع را، مکلف نسبت به آن مسئول نیست. مولا فقط تسجیل کند بر عهده مکلف اکرام زید را علی تقدیر مجیئه، فقط همین را تسجیل کند بر عهده مکلف، اصلا دیگر این مکلف نسبت به جامع هیچ مسئولیتی ندارد. آقای صدر می گوید ولذا این عبد لازم نیست مقدمات مفوته را تحصیل کند. چرا؟ برای اینکه می گوید مولا! تو که به عهده من جامع را نگذاشتی. به عهده من گذاشتی که بعد از مجیء زید اکرام کنم او را. امروز که زید نیامده، که هنوز آن اراده اکرام زید در نفس توی مولا تحقق پیدا نکرده است. اراده جامع بین عدم مجیء زید أو اکرامه عقیب مجیئه هم در نفس تو هست، ولی آن جامع را به عهده من نگذاشتی و من را در رابطه با آن جامع مسئول و متعهد ندانستی. شوق دارد به آن جامع اما مطالبه نکرده مکلف را که نسبت به آن جامع تو مسئولی. آن جامع را از مکلف مطالبه نکرده است.

سؤال وجواب: شوق تنها که روح امر نیست. شوقی که مطالبه کند مولا فعل را از عبد او روح امر است. شوق تنها کافی نیست. شرط لازم هست اما شرط کافی نیست. مولا شوق دارد به جامع، جامع بین عدم مجیء زید أو اکرامه عقیب مجیئه، اما این جامع را مطالبه که نکرده از مکلف تا مکلف نسبت به او مسئول باشد. ...آقای صدر می گوید: مولا نسبت به جامع طلب نفسانی ندارد. صرفا شوق دارد به جامع. اگر مطالبه می کرد تحصیل جامع را آنوقت باید عبد مقدمات مفوته را هم می آورد. ولذا اگر شما می دانید زید می آید، یعنی شق اول جامع تخییری عدم مجیء زید بود به هم ریخت. شق دوم جامع می شود متعین که اکرامه عقیب مجیئه است. پس باید از همین امروز گوشت بخری. اما آقای صدر می گوید مولا که جامع را به عهده مکلف نگذاشته است. نگفته از تو می خواهم که جامع بین عدم مجیء زید و اکرامه عقیب مجیئه را ایجاد کنی. نخیر فقط از او خواسته است که علی تقدیر المجیء اکرام زید را ایجاد کنی. آنوقت در این صورت تحصیل مقدمات مفوته لازم نیست.

سؤال وجواب: اگر کاری بکنی زید نیاید حرفی نیست. ولی اگر زید می آید و اکرام زید بعد از آمدنش ممکن نیست مگر اینکه از امروز گوشت تهیه کنیم خب در اینجا تحصیل مقدمات مفوته لازم می شود.

پس اگر مولا جامع را به عهده مکلف گذاشته باشد و بگوید بر تو لازم است جامع بین عدم مجیء زید أو اکرامه عقیب مجیئه. این مشکل وجوب تحصیل مقدمات مفوته یک مشکل بود که برای مکلف درست می شد.

مشکل دیگر برای مکلف این بود که اگر مکلف می دانست که متمکن از اکرام زید عیب مجیئه نیست، آنوقت بر او لازم می شد تلاش بکند که زید نیاید. چون شق دوم جامع که اکرام زید عقیب مجیئه است اگر غیر مقدور باشد متعین می شود امتثال جامع در آن شق اول.

اما خوشبختانه مولا جامع را به عهده مکلف نگذاشته است. فقط به عهده مکلف گذاشته تحصیل جزاء را علی تقدیر تحقق الشرط. پس این مکلف هیچ مسئولیتی نسبت به جامع ندارد.

سؤال وجواب: آقای صدر می گوید مولا از الان که شرط محقق نشده مجیء زید نیامده هیچ نسبت به اکرام او شوق و اراده ندارد. بعد از اینکه زید آمد آنوقت مولا نسبت به اکرام زید اراده وشوق پیدا می کند اما قبل از آمدن زید اراده به اکرام زید در نفس مولا نیست. فقط اراده جامع هست. اراده جامع یعنی شوق به جامع حفظ آبرو، یا به تعبیر دیگر شوق به جامع بین عدم مجیء زید أو اکرامه عقیب مجیئه در نفس مولا هست اما به عبدش می گوید تو هیچ مسئولیتی در برابر این جامع نداری. چون من این جامع را از تو نخواستم تحصیل کنی. ایشان اینجور می گوید. ولذا می گوید یکوقت خود مولا این جامع را به عهده مکلف می گذارد، این خیلی مشکلات برای مکلف درست می کند. یکی از مشکلاتش این است که اگر بداند زید می آید و بعد از آمدن زید متمکن نیست عبد از اکرام او مگر به اینکه از چند روز قبل گوشت بخرد. تحصیل این مقدمات مفوته لازم است. اما اگر جامع را از ما نخواهد و ما را مسئول نکند در برابر این جامع به هیچ وجه، دیگر تحصیل مقدمات مفوته لازم نیست. چون ما هیچ مسئول نیستیم در رابطه با او. در رابطه با اراده اکرام زید هم، که اراده اکرام زید الان فعلی نیست. اراده اکرام زید بعد از مجیء او فعلی می شود. آنهم وقتی فعلی شد می گوید یا مولا أنا عاجز عن اکرام زید چون چند روز پیش باید گوشت تهیه می کردم که نکردم.

سؤال وجواب: جامع تخییری است. می گوید مولا شوق دارد به حفظ آبرو. حفظ آبرو توقف دارد بر اینکه یا زید به منزل مولا نیاید یا اگر آمد پذیرائی بشود. این منشأ می شود که مولا شوق پیدا کند به جامع بین نیامدن زید یا اکرام او عقیب مجیئه. اما هنوز مولا شوق به اکرام زید ندارد. موقعی شوق به اکرام زید پیدا می کند که زید به منزل مولا بیاید.

سؤال وجواب: ایشان می گوید شوق به اکرام زید محال است فعلی باشد. چرا؟ برای اینکه اگر بالفعل مولا شوق دارد به اکرام زد مقیدا بمجیئه، شوق به مقید آقای صدر می گوید لامحالة مستتبع شوق به قیدش است. در حالی که فرض این است که مولا نسبت به مجیء زید هیچ شوق ندارد بلکه چه بسا بغض هم دارد.

سؤال وجواب: شوق تبعی دارد به جامع بین عدم مجیء زید أو اکرامه عقیب مجیئه اما این شوق تبعی را از مکلفین اراده نکره است که تحصیل بکنند این جامع را.

بعد آقای صدر می گوید این جامع بین عدم مجیء زید أو اکرامه عقیب مجیئه این جامع را مولا از مکلف مطالبه نکرده است. پس مکلف نسبت به او لا مسئول است، بی تعهد است. چون موا مطالبه نکرده تحصیل جامع را. اگر مولا تحصیل جامع را مطالبه می کرد که کار خراب می شد. چون مثلا إذا تزوجت فأنفق علی زوجتک، آدم هایی که فقیر هستند اگر مولا از آنها جامع را مطالبه کند بین عدم ازدواج یا انفاق بر زوجه. انفاق بر زوجه بر آنها غیر مقدور است، آنوقت باید ازدواج را ترک کنند.

ولذا آقای صدر می گوید شوق دارد به عدم ازدواج یا انفاق بر زوجه عقیب الزواج، ولی این شوقش را به عهده مکلفین نگذاشته است. مکلفین را نسبت به این جامع مسئول قرار نداده است. فقط گفته شما مسئول هستید در رابطه با انفاق بر زوجه علی تقدیر الزواج. ولذا اگر عاجز بشود از انفاق بر زوجه عقیب الزواج، شما مشکلی ندارد ازدواج بکنید. ولو آن چیزی که من به او شوق دارم خراب می شود. چون من شوق به جامع دارم، انفاق بر زوجه که نمی توانید بکنید، اگر ازدواج بکنید یعنی این جامع صددرصد از بین رفت. اینجور است دیگر. اما مهم نیست. من مولا جامعم خراب شد اما مهم این است که شما مشکل پیدا نکنی. ما از شما تحصیل جامع را نخواستیم.

سؤال وجواب: ایشان با این بیان واجب مشروط به تفسیر مشهور را قبول کرد و گفت اینکه مرحوم شیخ می گوید که مولا اگر الان قبل از تحقق شرط اراده ندارد پس چطور متصدی صدور خطاب می شود. یا آن کسی که می داند یک ساعت دیگر در سفر عطش پیدا می کند مرحوم شیخ فرمود اگر الان اراده وشوق به شرب ماء علی تقدیر العطش ندارد پس چه جور با خود آب بر می دارد آقای صدر خواست این را حل کند. گفت این تحصیل مقدمات مثل اخذ ماء در سفر یا صدور خطاب از مولا قبل از حصول شرط اینها از آثار وبرکات آن شوق به جامع است. مولا شوق به جامع که دارد و شوق به جامع الان در نفسش هست منشأ می شود که بگوید إن جاءک زید فأکرمه. ولی چون جامع را از شما نخواسته وحفظ جامع را از شما نخواسته به هیچ نحو، بر شما لازم نیست که مقدمات مفوته را تحصیل کنید. اما خود مولا آن شوق به جامعی که دارد منشأ شد خطاب إن جاءک زید فأکرمه را صادر کند.

سؤال وجواب: از لغویت شوق به جامع حرف نزنید. شوق امر غیر اختیاری است. هست. چه کار بکند مولا. مصلحت در جامع است این مستتبع شوق به جامع است. مولا شوق دارد به جامع اما از مکلف تحصیل جامع را نخواسته است.

اقول: به نظر ما می شود چند اشکال به آقای صدر کرد:

اشکال اول: جناب آقای صدر! گاهی جامع یک جامع حقیقی و ماهوی است و ملاک حقیقی دارد. اینجا فرمایش شما خوب است. مثلا جامع الارتواء در مثال إن عطشت فاشرب ماءا. جامع حفظ ماء الوجه در مثال إن جاءک زید فأکرمه. اما همه جا اینطور نیست که ما یک جامع حقیقی داشته باشیم و او ملاک داشته باشد. مثلا إن تزوجت فأنفق علی زوجتک. جامع بین عدم ازدواج و بین انفاق بر زوجه اصلا جامع حقیقی نیست، ملاک حقیقی ندارد. وبلا اشکال این شوق به انفاق بر زوجه علی تقدیر الازدواج در کنار شوق به جامع بین ترک الازدواج والانفاق علی الزوجة این حرفها نیست، شوق به جامع در کار نیست. از همین مولا بپرسید، مولا! من عاجزم از انفاق بر زوجه، شما شوق داری که ازدواج نکنم؟ می گوید استغفر الله، من کی شوق دارم شما ازدواج نکنی. ما گفتیم اگر ازدواج می کنید شوق داریم که خرجی زنتان را بدهید. کی این شوق به معنای این است که ما شوق داریم به جامع؟ یا مثلا إن حججت فطف عنی، اگر حج رفتی یک طواف مستحب به نیت من بجا بیاور. آیا معنای این حرف این است که اگر متمکن نبودی که برای من طواف کنی خدا آن حج را قسمتت نکند؟! آیا من این شوق به جامع را دارم؟ شوق دارم به جامع بین ترک حج و طواف عقیب الحج به جوری که او اگر متمکن نبود از طواف عقیب الحج واقعا من دیگر دوست دارم او حج نرود؟! آخه معنای شوق به جامع همین است دیگر. معنایش این است که اگر یک شقش غیر مقدور شد آدم شوق پیدا می کند به آن شق دیگرش.

پس اینطور نیست که ما بگوئیم هر اراده مشروطه و هر واجب مشروطی یک شوق به جامع بین عدم تحقق شرط و یا تحقق جزاء عقیب الشرط دارد. این اصلا عرفیت ندارد.

بالاخره بالفعل من نسبت به حج رفتم این آقا چه موضعی دارم؟ شوق به جامع که آقای صدر می گوید دارم. جامع بین ترک الحج أو طواف علی تقدیر الحج. حالا او طواف علی تقدیر الحج نمی تواند انجام بدهد، آقای صدر می گوید پس من شوق دارم به ترک او للحج.

سؤال وجواب: آقای صدر در همین فرض عجز از تحصیل جزاء می گوید نتیجه اش این است که این آقا شوق پیدا می کند به عدم حصول شرط.

سؤال وجواب: إذا حججت فطف عنی شرط است دیگر. یعنی می خواهید بگوئید شرط الوجوب نیست شرط الواجب است؟ اگر شرط الواجب است یعنی اگر حج نرفت گناه رفته که چرا گوش به حرف من ندادی. اینطور که نیست. شرط الوجوب است دیگر.

بله من قبول دارم اگر از نظر این آقا حصول شرط با عدم حصولش مساوی باشد. یعنی شرط شرطی است که بود و نبودش برای این آقا فرق نمی کند. مثل همین مثالی که آقای صدر زد گفت من شوق دارم به شرب الماء علی تقدیر العطش، اگر ببینم بروم بالای پشت بام یا بالای کوه تشنه می شوم و آب ندارم. این منشأ می شود که شوق پیدا کنم به اینکه بالای پشت بام نروم.

بله اگر رفتن بالای پشت بام یا بالای کوه از نظر من وجودا و عدما مساوی است. بله، قبول است. اینکه من بعد از رفتن پشت بام آب پیدا نمی کنم منشأ می شود که من شوق پیدا کنم به پشت بام نروم. ولی این در صورتی است که وجود و عدم این شرط یعنی صعود الی السطح پیش من مساوی باشد.

سؤال وجواب: پس تفسیر واجب مشروط به شوق به جامع مشکل پیدا کرد. بروید یک فکر دیگری بکنید. ... شما بعضی جاها وقتی مجبور شدید که بحث شوق به جامع را دیگر مطرح نکنید این یعنی جوابتان درست نیست. جواب آقای صدر اگر یک مورد نقض هم داشت کافی است برای ابطالش.

اشکال دوم: جناب آقای صدر! شما هی تکیه کردید روی این مثال که اگر بداند لو صعد الی السطح عطش و عجز عن شرب الماء، گفتید ببینید این آقا بالای پشت بام نمی رود. این از برکات شوق به جامع است. شوق دارد به جامع ارتواء. شوق دارد به جامع عدم عطش وشرب الماء عقیب العطش. ولذا حالا که می بیند اگر پشت بام برود تشنه می شود آب گیرش نمی آید، اصلا از خیر پشت بام رفتن می گذرد. بعد آقای صدر گفت اگر این شوق به جامع نبود فقط شوق به شرب الماء علی تقدیر العطش بود، چرا این از خیر پشت بام رفتن می گذرد؟ شوق به شرب الماء دعوت می کند به شرب الماء، چکار دارد به اینکه بگوید بالای پشت بام نرو.

می گوئیم آقای صدر! وقتی من می بینم بروم بالای پشت بام عطش پیدا می کنم وآب گیرم نمی آید و از من ملاک ملزم فوت می شود، بالتبع شوق پیدا می کنم که کاری بکنم که اصلا محتاج به آن ملاک ملزم نشوم. این طبیعی است. اگر من بدانم بروم در سیبری پتو ندارم رویم بکشم سرما می خورم، خب عقل اقتضاء می کند که نروم سیبری بلکه بمانم همین قم و گرمای قم را تحمل کنم. این دیگر شوق به جامع نمی خواهد. همینکه من یک مقدار معادلات را حساب کنم، که اگر بروم سیبری محتاج می شوم به پتو و پتو ندارم ملاک ملزم از من فوت می شود، همینکه محاسبه می کنم که اگر بروم سیبری ملاک ملزم از من فوت خواهد شد خب نمی روم. این چه ربطی دارد به شوق به جامع؟

هیچ نیازی نیست به تصویر شوق به جامع. همینکه من می بینم اگر شرط محقق بشود من محتاجم احتیاجا شدیدا الی الجزاء و نمی توانم جزاء را در ظرف خودش تحصیل کنم، عقل به من میگوید کاری بکن که محتاج به تحصیل جزاء نشوی. یعنی کاری بکن که شرط محقق نشود، مگر خود وجود شرط یک ملاک اقوایی دارد، مثلا برای تجارت می خواهم بروم سیبری، می ارزد که یک چند روز هم سرما بخورم. او یک بحث دیگر است.

پس اینکه من ترک می کنم تحصیل شرط را در جائی که می دانم اگر تحصیل شرط بکنم عاجز می شوم از جزاء، البته در صورتی که وجود و عدم شرط از نظر من مساوی باشد، این ربطی به شوق به جامع ندارد. من می بینم اگر شرط محقق بشود تحصیل جزاء مصلحت ملزمه پیدا می کند، و من عاجزم از تحصیل جزاء لذا فوت می شود از من مصلحت ملزمه، خب بالتبع کاری می کنم که اصلا ملاک ملزم در حق من فعلی نشود. از اول شرط را ایجاد نمی کنم. این شرط عقل است. چه ربطی دارد که یک شوق به جامعی هست که او مرا وادار می کند به اینکه آن شرط را ایجاد کنم. منی که می دانم اگر شرط را ایجاد کنم عاجز هستم از جزاء. نه، بحث شوق به جامع نیست.

اشکال سوم: مهم این اشکال است که قبلا هم گفتیم که جناب آقای صدر! قضایای حقیقیه را مشکل پیدا می کنیم. شوق به جامع در مولای حقیقی که گفت إن جائکم ضیف فاکرموه، به تعبیر شما مولا شوق به جامع را که تحمیل بر مکلف نکرده است. نسبت به تحقق شرط هم اصلا مولای در قضایای حقیقیه یعنی مولای قانون گذار اصلا نسبت به حصول شرط در خارج چه بسا جاهل است. قانونگذار چه می داند که زید ساعت دوازده شب آمده است به خانه شما یا نیامده است. او قانونش را وضع کرده است که إن جائکم ضیف فاکرموه.

پس به نظر شما این مولا یک شوق به جامع دارد که از مکلفین نخواهد. آن چیزی که از مکفین خواسته که اکرام ضیف هست علی تقدیر مجیئه هیچوقت نسبت به او شوق و اراده پیدا نمی کند. چون قبل از تحقق شرط که شما جلوش را گرفتید گفتید نمی شود. بعد از تحقق شرط هم که اصلا مولا ملتفت نشده به تحقق شرط تا این اراده وشوق در حقش پیدا بشود.

تتمة الکلام إن شاءالله فردا.